

## چکیده

برای روحهای عطشان و تشنگان حقایق، پس از قرآن مجید منبعی فیاض تر و مأخذی پربارتر و بابرکت تر از نهج البلاغه نمی شناسیم. موضوع بحث عبارتی است که در صدر عهدنامه مالک اشتر آمده، و آن کلامی است که وظایف مالک را بر مبنای محتوای عهدنامه به عنوان ضابطه کلی بیان می کند، از جمله:

«جبایة خراجها و جهاد عدوها و استصلاح أهلها و عمارة بلادها»

که خود تفصیلی است برای کلام قبلی: «و لالة مصره»، و اجمالی است برای سخنان بعدی مواد عهدنامه. مالک، این بزرگ یاور حضرت امیرالمؤمنین (ع) برای اجرای این دستور آماده می شود و با آن درایت و تدبیری که علی (ع) در او سراغ دارد به جنگ نابسامانی های مصر می رود، او می رود نظام مالی آنجا را رونق بخشد و دشمن بدسگال را از مقابل براند و به رشد مردم آن دیار کمر بندد و آهنگ عمران و باروری آن بلاد را نماید، که در حقیقت انتظار مردم از یک حکومت صالح، همین است.

نویسنده در این بحث به مباحثی همچون حکومت، اهداف حکومت، وظایف حاکم و نحوه برخورد با مردم به نحو مستند و مستدل پرداخته است.

## مقدمه

در اسلام حکومت خاص خدا است. مردم را خدا آفریده و او نیازهایشان را می داند و همه

اصول چهارگانه  
از دیدگاه نهج البلاغه

ابوالقاسم خزعلی

ضوابط تأمین‌کننده نیازها را می‌شناسد. جز او نه نمی‌داند و نه روا است در عرصه حکومت قدم نهد.

«لله ملك السموات والارض وما فيهن، الا له الخلق والامر».

همانا که آفریدگاری خاص خدا است و فرمانروایی و حکومت نیز خاص اوست.

ولی چون «ابى الله ان يجرى الامور الا بالاسباب». سنت او بر این قرار گرفته است که کارها از کانال اسباب صورت پذیرد. چون چنین است، حکومت را به بندگان خاص تفویض فرموده است:

«يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله».

داود ترا جانشین خود در زمین قرار دادم، پس میان مردم حکم به حق کن، از هوی و خواسته نفس پیروی مکن که ترا از راه خدا منحرف می‌کند.

آری اسلام، حکومت را حق خدا می‌داند و آن را در دست مردم امری تفویضی تلقی می‌کند، تفویض به عنوان امانت که باز هم حکم، حکم خدا است، و اموال در این راه مال خدا و مردم هم عباد خدا هستند.

امیرالمؤمنین علی(ع) بر این امانتی بودن تأکید دارد، در نامه‌های این معنی را به عمال و مأموران صدقات خاطر نشان می‌کند و بر آن پای می‌فشارد، در نهج البلاغه در نامه‌های ۵ و ۲۶ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۷۱ و در اوائل نیه دوم عهدنامه دقت کنید، موضوع روشن خواهد شد. در نامه

پنجم به «اشعث پسر قیس» می‌گوید:

«وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ».

ای اشعث پسر قیس، فرمانداری آذربایجان برای تو ناندانی نیست، بلکه امانتی است بر گردنت.

و در نامه ۲۶ به تحصیلدار زکات می‌فرماید:

«وَإِنَّ أَعْظَمَ الْحَيَاةِ حَيَاتَهُ الْأَمَةِ وَ أَفْظَعَ الْغَيْشُ غَيْشَ الْأَيْمَةِ».

به راستی بزرگترین خیانتها، خیانت به مردم است، و زشت‌ترین دغلیها، دغلی به رهبران است. در نامه ۴۱ به یکی از عمالش -ابن عباس - می‌گوید:

«أما بعد فاني كنت أشركتك في أمانتي».

ترا در امانت خویش شریک کردم.

و بعد از عبارتی می‌گوید: پس تو نه من -پسر عمت - را یاری کردی و نه وظیفه امانتداری را ادا نمودی.

در نامه ۴۲ به عمر بن ابی سلمه عاملش در بحرین می‌خوانیم:

«فَلَقَدْ أَحْسَنْتَ الْوِلَايَةَ وَأَذَيْتَ الْأَمَانَةَ»

تو تحقیقاً امر ولایت و کارگزاری را خوب انجام دادی و ادای امانت نمودی

و در همین عهدنامه می‌فرماید: «امر معیشت کارمندان را تأمین کن تا در روزی که با فرمانت مخالفت می‌کنند یا در امانت خیانت می‌ورزند ترا بر آنها حجت باشد».

در نامه ۷۱ به منذر ابن ابی الجارود که از خیانتش گزارشی رسیده با پرخاشی تند

می‌نویسد:

«وَلَيْنَ كَانَ مَا بَلَغِي عَنْكَ حَقًّا لَجَمَلُ أَهْلِكَ  
وَ شِشْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ».

اگر گزارشی که از تو به من رسیده، راست باشد هر آینه شتر به کار رفته در کار خاندانت و بند کفشت از تو بهترند.

و این چنین ادامه می‌دهد:

«وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ  
نَعْرُ أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ أَوْ يُشْرَكَ فِي  
أَمَانِيَّةٍ».

وکسی که بر صفت و حالت تو باشد صلاحیت ندارد که حفاظت مرزی یا اجرای امری را به او واگذارند، و پایه بلندش دهند و یا در امانت شریکش کنند.

هدف این حکومت و جهت این امانت احیای حق و از میان بردن باطل است و می‌توان گفت حتی عدل را هم که گاه ضمیمه حق می‌کنند و حق و عدل را با هم به کار می‌برند، راهی است برای تمییز و تثبیت حق. کوتاه سخن آنکه هدف حکومت حق است، و برپایی آن، و در روابط مردم، حق یعنی آنچه که استحقاق آن را دارند و باید بر میزان قسط به آنها داده شود.

ایشان در نامه ۶۶ به ابن عباس می‌فرماید:

«فَلَا يَكُنْ أَفْضَلَ مَا نَلَيْتَ فِي نَفْسِكَ مِنْ  
دُنْيَاكَ بَلْوَعٌ لَذَّةٍ أَوْ شِفَاءً غَيْظٍ وَ لَكِنْ إِطْفَاءُ بَاطِلٍ  
أَوْ إِخْيَاءُ حَقٍّ».

نسباید در نظرت برترین نتیجه عملت، دل خوش کردن به لذت باشد یا دل خنک کردن به انتقام. (یعنی این هدفی است حیوانی، مناسب

طبع درندگان است و مطابق طبع انسان و ارزشهایش نیست).

خداوند در کارهایش حق را تثبیت می‌کند و باطل را محو: «لیحق الحق و یبطل الباطل» پس امانتدار او هم باید چنین باشد. محور، حق است و برپایی آن، اجازه دهید در اینجا از جلو حق سدی را بردارم، سدی که از عاطفه پرشور و گدازان تغذیه می‌کند. عاطفه‌ای به راستی در خور تحسین و شایان هرگونه ارج و قدر، عاطفه دلسوزی برای مستضعفان. آن سد جانبداری همه‌جانبه از مستضعفان و محرومان است، و این

واژه امروز پسربرترین واژه است و الهام‌بخش‌ترین کلمه در دعوت‌ها و فراخوانی‌ها، و بجاست که از این محرومان تاریخ، از این همیشه شلاق‌خورده‌های روزگار، از این نگون‌بخت‌های سراسر دوران‌های مستکبران و روزگاران سیاه‌مترقین، حمایت شود، حمایتی که دیگر گرسنه‌ای نماند، دیگر محرومی نبینیم. اما چگونه حمایت شوند، حمایت مبهم و چشم‌پسته و بی‌ملاک، ابداً هرگز، حمایت در پرتو حق. بله حق، چرا که حق هم غالباً به جانب اینها است، به اکثریت قریب به اتفاق با اینها است، اما ملاک نه این عاطفه سوزان است، بلکه تنها و تنها حق است. حتی بر این عاطفه یکی دو عاطفه دیگر ضمیمه کنید باز هم معیار حق است، اضافه کنید عاطفه حاد دیگری را، عاطفه پیوند خویشاوندی را، پیوند نزدیک نزدیک‌تر را، پدر را، مادر را، بلکه عاطفه داغتری را عاطفه خود دوستی، آنگاه گوش فرا

اصول چهارگانه  
حکومت از  
دیدگاه نهج البلاغه

شماره ۴۵ ۶۳

داریم و بشنویم بانگ رسای هدایت را که فرمود:

«يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله و لو على انفسكم او الوالدين و الاقربين ان يكن غنياً او فقيراً فالله اولى بهما فلاتتبعوا الهوى ان تعدلوا»<sup>(۱)</sup>

«هان ای مؤمنان! پیوسته عدل را برپا کنید و برای خدا (به حق) شهادت دهید گرچه خود یا پدر و مادر یا خویشانتان زیانمند شوید، اگر هم غنی یا فقیر باشند کار نداشته باشید، خدا اولی است. مبادا پیروی هوا کنید و از عدل بمانید!»

می‌بینیم دل سوزاندن برای فقیران هم اگر برخلاف حق باشد، هوا نامیده می‌شود، همانگونه که طمع بستن در مال غنی، به عبارت دیگر نه قدرت ستائی نه نوحه سرائی فقط و فقط حق جوئی و حق‌گزاری، اینجانب بزرگتر از این امتیازی برای حکومت نمی‌بینم که حتی پایبند این عاطفه پرشور هم نمی‌شود و ندای «و لاتأخذکم بهما رافة فی دین الله» و نظریش را سر می‌دهد بانگ می‌زند که: ای متفران از جور، سازش ناپذیران با جاثران، از چاه عواطف هم بدر آئید و تنها برای حق و احقاق حق ره پوئید.

مسئولان حکومت برای دستیابی به این هدف موظفند به خود پردازند خود را پیراسته کرده و بسازند، از غرور و قدرت بهراستند، از مرداب لذت برحذر باشند، از افتادن در دام هوا بهوش باشند. خود و ارزشهای خود را سهل و آسان و بی‌دریغ در انجام واجبات بذل کنند و جز به ثواب الهی دل نبندند و جز از کیفرش بیم

ندارند.

با هم بخشی از نامه ۵۹ را، که خطاب به اسود بن قضیه سرپرست ارتش حلوان است، بخوانیم:

«أَمَا بَعْدَ فَإِنَّ الْوَالِي إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَسْنَعُهُ ذَلِكَ كَثِيراً مِنَ الْعَدْلِ فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجُورِ عِوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمْثَالَهُ وَ ابْتَدِلْ نَفْسَكَ فِيهَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ رَاجِعاً ثَوَابَهُ وَ مَسْخَوْفَا عِقَابَهُ»<sup>(۲)</sup>

- اختلاف به رفت و آمد هم گفته می‌شود - به راستی که وقتی خواسته‌های والی اختلاف کند، در دل و رفت و آمد کند، در بسیاری از موارد او را از عدل باز می‌دارد، می‌باید مردم نزد تو در حق برابر باشند (هر که، از هر جا، با هر صفت، با هر سمت، همه جا رعایت عدل کن) جور جانشین عدل نمی‌شود، جای عدل خالی می‌ماند. پس دوری کن از آنچه امثالش را ناپسند می‌شماری و خود را سهل و آسان و بی‌حساب در اختیار واجبات الهی بگذار. جز به ثوابش دل نبند و جز از عقابش بیم مدارا.

اکنون به اصل بحث می‌پردازیم:

### ۱- جمع‌آوری مالیات

جباية خراجها، جبایه به معنی جمع‌آوری است و خراج مالیاتی است که دولت طبق مقررات از مردم می‌گیرد و در مصارف لازم دستگاه حکومت خرج می‌کند. قوام حکومت از ارتش تا کارمند دون پایه به خراج است، و قوام خراج به تولید، هر چه سطح تولید بالا رود و بازده زیاده‌تر شود خراج فزونی می‌گیرد و کار

دولت رونق می‌یابد، و در عکس قضیه نتیجه هم عکس خواهد بود، از اینرو لازم است امکانات تولید گسترش یابد، نشاط و روحیه تولیدگران تقویت شود تا به نظام حاکم دل بندند و به عدل و درستی نظام امیدوار گردند. لذا بر مسئولان است که به ریشه‌ها و پایه‌های خراج بیشتر اهتمام ورزند و برای سود عاجل به خود چشم ندوزند و مردم را در تنگنا قرار ندهند و در بروز بلیه‌های طبیعی و آفات با تولیدگران همدلی کنند از خراجشان بکاهند و آنان را به نسیم لطفشان بنوازند تا دلگرم به کار همت بندند و برای عمران همه جانبه و گسترده کشور بکوشند.

اکنون به رهنمود امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوش فرامی‌دهیم:

ای مالک! به امر خراج رسیدگی کن به گونه‌ای که به صلاح خراج و خراجگزاران باشد، چه اصلاح دیگران در گسرو اصلاح خراج و خراج‌پردازان است، این اصل است و آنها فرزند، این مام است و آنها فرزندانند. همه بر خوان بی‌دریغ این تولیدگران میهمانند و جیره‌خوار، پس دست میزبان را بازگذار.

ای مالک اشتر به عمران زمین بیشتر ببندیش تا به خراج، باید بدانی که خراج حاصل نمی‌شود جز به عمران و هر که بی‌عمران به خراج کمر بندد، بلاد را ویران می‌کند و مردم را به نابودی می‌کشاند و خود نیز دیری نباید که از پای درآید.

اگر این تولیدگران (و در حقیقت میزبانان) از سنگینی خراج شکایت کنند یا از بروز حادثه‌ای سماوی مثل تگرگ، یا از خشکیدن قنات، یا کمی

باران یا به خاطر به زیر آب رفتن یا دیر رسیدن آب، کشتزارها ویران شود، از خراجشان بکاه، به گونه‌ای که کارشان اصلاح و ضایعه ترمیم شود، و این سر توگران نیاید که این خود یک نوع سرمایه‌گذاری است که مالا کشورت را آباد می‌کند و حکومت را شکوه می‌بخشد، و در این صورت مردمان شناگویی شوند و تو خود نیز از گسترش عدالت دلشاد می‌گردی و با این نوازش که به منزله استراحت جان کوفته آنان است، تجدید قوا می‌کنند و با این عدل و نرمی که انجام می‌دهی اعتمادشان کسب می‌شود، و امید است که در حوادث ناگوار پشتیبانان گردند و سختی‌های تلخ

را به شیرینی پذیرا شوند این عمران است که آنها را وادار می‌کند بار سختی‌ها را به دوش کشند و البته تنگنایی‌ها و تنگدستی‌ها به خرابی منتهی می‌گردد، در واقع تنگنایی‌ها از حرص و لایه برای گرد کردن اموال و نیز اشراف برای انباشتن آن و از بیمناک بودن به آینده خود و عبرت نگرفتن از سرنوشت پیشینیان است.

مسئولان نه تنها در حوادث غم‌خواری و همدردی می‌کنند که در حالات عادی اخذ خراج را با لطفی خاص و با مهربانی هر چه بیشتر انجام می‌دهند، آنها مردمان را موشکافی و سوال پیچ نمی‌کنند (البته امور اخلاقی بین مردم و مسئولان در سطحی متعال مبادله می‌شود) آنها پرداخت خراج را واجب و حقی الهی می‌دانند و اینها هم خود را امینی مسئول و واسطه جانشین خدا در زمین، می‌شمارند، و حد نازل لطف و مرحمت الهی را بر بندگانش اعمال می‌کنند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به تحصیلدار زکوه (نامه ۲۵) می نویسد:

«به نزد مردم همچنان با آرامش و وقار برو تا در میانشان قرار بگیری به آنها سلام کن سلام تمام (عزت مقام ترا نگیرد) از آن پس به بندگان خدا بگو که مرا ولی و خلیفه خدا به سوی شما فرستاده تا اگر از خدا حقی در امواتان است بگیرم، آیا در امواتان حقی برای خدا هست؟ علی علیه السلام می فرماید: اگر یکی از آنها گفت نه، دیگر مراجعه مکن، و اگر گفت بله همراهش برو، او را نترسان، تهدیدش مکن و سخت نگیر و تکلیف شاق منما، طلا و نقره‌ای که می دهد بگیر، اگر دامی دارد بی اجازه بر دامش وارد مشو، چه او سهم بیشتری دارد. وقت ورود مستحبر و درشت‌خو مباش، حیوانات را رم مده و ناراحت مکن و دل صاحبش را میازار (می بیند که اعمال مهر و عطوفت تا چه حد است) پس مال را به دو بخش قسمت کن، بگذار او هر کدام را می خواهد بردارد، باقیمانده را باز به دو بخش تقسیم کند و همچنان آزادش بگذار، و این کار را ادامه بده تا باقی مانده حق الله باشد! مال الله را به امینان و متعهدان بسپار، مال را مده مگر به آنکه به دینش و شوق داری تا با مال مسلمین مدارا کند، یعنی با حیوانات به مدارا رفتار کند علوفه و آب بدهد، خسته‌شان نکند تا به ولی امر بسپارد».

امیرالمؤمنین اگر خیانتی احساس کند دیگر نه آشنا می شناسد نه بیگانه، نه حساب فضل می شناسد نه «عامر» را و نه «منذر بن ابی الجاورد» را و ابن عباس را به باد عتاب می گیرد و «زیاد»

تندخو را با بیان تازیانه گونه‌اش سخت می کوبد. به «منذر» می گوید اگر خیانتی که از تو گزارش شده است درست باشد، شتر در خدمت خانواده‌ات، شتر آبکش و بارکش و بند کفشت از تو بسی بهتر است. به کارگزار خود عتاب می کند:

«من ترا در امانتم شریک کردم و تو از روزگاری که چهراش را به من عبوس کرده، استفاده نمودی و کردی آنچه کردی، نه پسر عمت را مساعدت کردی و نه در امانت، مراسم لازم را رعایت نمودی و تو «زیاد بن ابیه» اگر خیر شوم که از غنائم مسلمین چیزی فراچنگ آورده باشی کم یا زیاد، چنانت مواخذه کنم که بی پول و سنگین بار و حقیر و بی رنگ و رونق گردی».

آری مقتضی این است که کسی دستور علی (ع) را بی‌اهمیت تلقی نکند.

«أُخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُمَّاءِ أَلَّا يُقَاتُوا عَلَى كِبْطَةٍ ظَالِمٍ وَلَا شَقَبٍ مَظْلُومٍ».

«همانا خدا بر عالمانی که آرام نگیرند در برابر شکمبارگی ستمگر و گر سنگی ستم‌دیده و از کنار جریان بی‌خیال بگذرد، سخت می گیرد».

## ۲- جهاد با دشمن: «جهاد عدوها»

آیینی که بنیان خویش را بر پایه عزت نهاده:

«العزة لله و لرسوله و للمؤمنين»

و صلاهی تأمین برترین پایگاه را برای گرویدگان سر داده:

«و انتم الاعلون ان كنتم مؤمنين»

و راه نفوذ کافران را بر آنها بسته

«و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً»

نمی‌تواند از این اهداف چشم‌پوشد چون نقض غرض است که چشم‌طمع مخالفان را همچنان باز و بر دوخته به منابع مؤمنان ببیند، لاجرم آنها را بسیج عمومی می‌کند و دژی محکم برای مردم و شکوهی چشمگیر برای ولایه می‌سازد، و امنیتی هر چه مطمئن‌تر برای موصلات و فروغی خیره‌کننده برای دین‌پی می‌ریزد. روشن‌تر بگویم جهاد را اساس بلکه اصل اساس می‌شمارد و مردان لایق را موظف می‌کند که در این باب اهتمام کنند، گرچه اسلام سرجباری با ملل دیگر ندارد و آنها نیز در مقام ایذاء برنیاورده‌اند لذا اسلام دست‌بزر و قسط‌به آنها می‌دهد و بر این مهم پا می‌فشارد، و اما می‌خواهد همین هم از موضع قدرت و از کانون عزت باشد «لو تدهن فیدهنون» را محکوم می‌کند «والذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احداً الا الله» را گرم‌ترین و گرامی‌ترین شعار بلکه عالی‌ترین دستور می‌داند، چنین آیینی را با چنان محتوایی سازش و نرمش ذلت‌نزیید.

به علی‌بن‌گرید این سرسلسله شجاعان و این نامورترین نام‌آوران که چگونه لایق مقتدر حق‌جو را می‌ستاید و ضعیف‌ناتوان را هر چند در ارزش‌های دیگر قوی باشد، نکوهش می‌کند. به مردم مصر می‌نویسد، (نامه ۳۸):

یکی از بندگان خدا را که در ایام مخوف دهشت‌بار به خواب نمی‌رود و سخت مواظب

جریان امور است و در مقاومت با دشمن سخن مقاوم و بسی‌نکول است، و بر کفار از آتش سوزنده‌تر است یعنی مالک ابن حارث مذحجی را به سوی شما گسیل داشتیم، حرفش را بشنوید و وقتی که سخنش مطابق حق است امرش را اطاعت کنید، مالک شمشیری است از شمشیرهای خدا نه کند نه بی‌اثر، و به فرستادن او به سوی شما، شما را بر خود ترجیح نهادم، او خیر خواه شما است و در مقابل دشمنانتان بسیار سخت‌کوش و مقاوم است. بر کمیل بن زیاد نخعی با فضائلی که دارد چون در قلمرو حکومتش سست آمده، عتاب می‌کند:

کسی که قلمرو خویش را ضایع کند و عزم خود را متوجه به منطقه دیگر نماید، در ساحت خود به استقبال عجز و ناتوانی رفته و چنین کسی جز رأی بی‌نتیجه ندارد. ای کمیل تو می‌خواهی به فرقیسا حمله ببری؟ تو که نیروگاه‌های مرکز خویش را به تعطیل کشانده‌ای و آنجا دیگر نه پاسداری دارد و نه کسی که دشمن را از حریمش براند. چنین رأیی رأی پراکنده و بی‌ثمری است. نتیجه اینکه، تو برای دستیابی دشمنان نسبت به دوستانت پلی گشته‌ای، نه در بازوانت توانی است و نه در حریمت مهابتی.

جهاد که حارس عزت میهن است متکفل زدودن هرگونه خواری و زیونی است چه از دشمن کافر و چه از شر بر مسلمان، مردم باید در ظل جهاد از هر حیث آسوده خاطر باشند.

از اینرو است که بزرگ محقق فقیه، «کاشف الغطاء» در کتاب «کشف الغطاء» خود به همین

اصول چهارگانه حکومت از دیدگاه نهج البلاغه

شماره ۵۴ ۶۷

محتوای جهاد پرداخته و کسب شرائط مختلف آن را به پنج نوع تقسیم نموده است.

۱- در برابر هجوم کفار بر اراضی مسلمین.  
۲- در برابر اشرازی که قصد جان و عرض مسلمانان را دارند.

۳- برای کمک به مسلمانانی که در چنگ کفار گرفتارند.

۴- برای راندن کفار مستولی بر سرزمین‌های مسلمین که بیم شکستشان است.

۵- برای دعوت کفار به اسلام که البته این قسم اخیر را منوط به وجود حضور امام معصوم

می‌داند و هم مشروط به اینکه زیبایی‌های اسلام گوشزد شود به کینه‌توزی ناگهان حمله برند، و

آنگهی چون مبارزه روی اصول مکتب است، بی‌رحمی و قساوت و درندگی، در این زمینه

محمکوم است. باید ضعیفان را حمایت کنند، پشت کرده از معرکه را نکشند، مجروح را نابود

نمایند، و با تسلیم‌شده‌ای که از دفاع خود عاجز مانده درگیر نشوند، زنان را متوحش نسازند

گرچه فریاد کنند و امراء را به باد فحش بگیرند. (۳)

### ۳- استصلاح اهلها

اصلاح و رشد مردم و بالنده کردن ارزشهایشان، اعم از مادی و معنوی، روحی و

جسمی از اهم وظائف حکومت است و آیه «یزکیهم» دستور کار نبوت، پرتوافکن این امور

است که در خطبه ۳۴ اشاره شده است:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ

فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْصِّحَّةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيِّنِكُمْ  
عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْلًا  
تَعْلَمُوا».

«ای مردم برای من و شما حقوق متقابل است از من بر شما و از شما بر من، اما حق شما بر من

خیر خواهی نسبت به شما و حقوق شما را از غنایم به تمام و کمال پرداختن و آموزش دادن شما که

نادان نمانید و تأدیب و پرورشتان تا به آموزش روی آورید».

حاکم در حکومت امانت‌دار الهی است و حکومت اصالتاً از آن خدا است، حاکم آن مهر و

محبت الهی را درباره مردم باید اجراء کند، یعنی باید آن را در حد نازل رعایت کند، نزدیکترین

آن مهر والدین به فرزند است.

علی علیه السلام می‌فرماید:

«ثُمَّ تَقَدُّ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَّقَدُ الْوَالِدَانِ مِنْ  
وَلَدِهِمَا وَ لَا يَتَنَاقَسَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّيْتَهُمْ

به...».

ای مالک به امور مردم رسیدگی کن همانگونه که پدر و مادر به امور فرزند رسیدگی می‌کنند. مبدا

آنچه در راه تقویتشان مصرف کردی در برت بزرگ آید و سنگین بنماید لطف و مهری که در

دیدارت روا داری هر چند کم، کوچک مشمار، این لطف آنها را به خیر خواهی و حسن ظن وامی دارد

و با اتکال به انجام دادن کارهای بزرگ، از لطف‌های کوچک دست بردار. این مراحم را نقشی است

مؤثر و سودمند همانگونه که کارهای درست را موقعیتی است اهمال‌ناپذیر، هر یک چون چشم و

خط و خال و ابرو به جای خویش نیکو است.»



حاکم در امور حقوقی باید قاطع باشد همه را به یک چشم بنگرد.

«فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوَظٌ مِنَ الْعَدْلِ».

«همه را از عدل بهره‌مند کن. جور جای عدل را پسر نخواهد کرد. بهترین کارها در نظرش کارهایی باشد که در احقاق حق، پرمایه و در فراگیری عدل، پردامنه و در خرسند ساختن اکثریت مردم، عاملی مؤثر باشد، بترس از ناخشنودی عامه مردم که خرسندی خاصه را هم به باد فنا می‌دهد و اگر آنها خشنود شدند از بهانه‌جویی خاصان بیم مدار. تمایلت به مردم باشد و گرایش به آنها، آنان استوانه‌دینند و پایگاه مسلمین و مخزن قدرت در برابر اعداء هستند».

علی را ببینید چگونه به پابره‌ها توجه کرده، استقلال اصیل ملت‌ها را از این رهگذر گوشزد می‌کند، کاش سیاستمداران خفته چند لحظه‌ای بیدار می‌شدند و به این کشف بزرگ واقف می‌شدند و از در یوزگی خلاص می‌گشتند و خود و ملتی را تسلیم جنایت‌کاران تاریخ نمی‌کردند با اتکال بر مردم است که زنجیرهای اسارت گسیخته می‌شود، بندها آزاد می‌شود و استعداد‌های محبوس به حریت و بالندگی می‌رسند، مدینه کوچک، مدائن و روم را در هم می‌نوردد و باشکوه‌ترین دولت را در پهنه گیتی بی می‌ریزد.

مسئولان باید مردم را پشتوانه کارهای خود قرار دهند بی دریغ به ایشان خدمت کنند.

«ابْتَدِلْ نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ» (۴)

خود را ارزان در عرصه وظائف بگذار حاجات مردم را در همان روز عرضه برآور، کار امروز را به فردا می‌فکن، هر روزی را کاری است و هر کاری در ظرفیت روز خود می‌گنجد.

در اسلام حاکم در دسترس مردم قرار می‌گیرد هر چند در هنگام حرکت ارتش باشد. علی (ع) می‌فرماید:

من در میان ارتشم، اگر مظالمی دارید یا نضرری از برخورد ارتش عارض شد، خبرم کنید. (۵)

به عبدالله بن عباس می‌گوید:

«سَمِعَ النَّاسَ يَوْجِهَكَ وَ يَجْلِسُكَ وَ حُجُوكَ» (۶)

فیض نگاه و جلوس حکمت را همگانی نما که ویژه گروه خاصی نباشد.

به قثم بن عباس (نامه ۶۷) می‌نویسد:

«اجْلِسْ لَهُمُ الْقَضْرَيْنِ فَأَقْبِ الْمُسْتَفْتِيَّ وَ عِلْمُ الْجَاهِلِ وَ ذَاكِرِ الْعَالَمِ وَ لَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ وَ لَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهَكَ وَ لَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنْ لِقَائِكَ بِهَا» (۷)

«برای مردم مکه صبح و عصر جلسه برپا کن، طالبان فتوا را فتوی ده جاهلان را بیاموز، با عالمان بساط مذاکره بگستر، سفیرت با مردم، تنها زبانت باشد، و دربانانت چهره‌ات، از ارباب حاجت رومبوش».

به مالک می‌گوید:

«موانع راحتی از دل‌ها بردار یعنی اگر بدگمان شدند عذر خود را روشن بیان کن».

باز به مالک می‌گوید:

از مردمت در احتجاج نباش که این تنگدلی و قلت حوصله را می‌رساند، وانگهی از جریان امور غافل مشو، از قافله عقب می‌مانی، اطاعت کم می‌شود مطالب کوچک را بزرگ می‌نماید و بزرگ را کوچک، زشت، زیبا و زیبا، زشت می‌شود حق به باطل می‌آمیزد، حاکم که معصوم نیست، بشری است از بشرها و فردی است از این مردم، کار مردم را دست کم مگیر فضل صاحبان فضل را بشناس، کار کسی را به دیگری نسبت مده و از بهای کاری مکاه. و به صاحب کار بیش از حد بها مده، اضافه کار به نامور یا گمنام از میزان عدالت دور فکند».

نظیر این راهم در ارزیابی فرموده است:

«وانظر الی ما قال و لا تنتظر الی من قال».

این بود گشت و گذاری از حقوق مدنی و ادبی مردم مشتی از خرمن، نمونه‌ای از خروار و اما حقوق مالی و مادی که بسط سخن بیشتر است و فریاد علی علیه‌السلام بسی بلندتر به رنج دیدگان تاریخ و به تازیانه خوردگان محروم توجهی عمیق و چشمگیر دارد.

به مالک می‌گوید:

«کارمندانت را زیر نظر بگیر احیاناً طمع و خستی در آنهاست که برای مردم زیانبار است».

اگر علی (ع) بر خیانت عاملی وقوف بیاید، سراپا فریاد و در امر مردم دقیق می‌شود و بر متصدیان کار می‌خروشد، تا آنجا که عامل خیانتکار را از شتر بکار گرفته و از بند کفش پست تر می‌داند و به مصادره اموال و سلب حیثیت تهدید می‌نماید.

حتی عمل گذشتگان را هم زیر ذره‌بین می‌نهد اگر در بیت‌المال تصرفی به خطا صورت گرفته باشد آن را برمی‌گرداند اگر چه مهر زن یا بهای کنیز شده باشد. می‌گوید پیمانی بر عاملان است که در برابر شکمبارگی ستمکاران آرام نگیرند و همچنین در برابر گرسنگی ستمکشان، حتی خود در عهد حکومت به نازلترین وجه زندگی می‌کند که همدردی با محرومان تاریخ را عملی کند و بدین‌گونه از فشار بکاهد، بعنوان حسن ختام به کلام یکی از عالمان نامدار قرن اول که سخت مجذوب علی (ع) شده توجه کنید که می‌گوید:

«در کودکی بر دوش پدر در نماز جمعه استماع خطبه می‌نمودم، علی را دیدم در اثناء خطبه پیراهن خود را تکان می‌دهد از پدر جو یا شدم، گفت: علی همین یک پیراهن را دارد و شسته، هنوز خوب خشک نشده نمناک است، بادش می‌دهد که خشک شود».

### پانویس‌ها

- ۱- نساء، آیه ۱۲۵.
- ۲- نساء، آیه ۱۳۵.
- ۳- در این زمینه توجه خوانندگان را به نامه ۱۴ نهج‌البلاغه معطوف می‌نمایم.
- ۴- نهج‌البلاغه، ن ۵۹.
- ۵- همان، ن ۶۰.
- ۶- همان، نام ۷۶.
- ۷- همان، ن ۶۷.